

# لاہیگوارا 1967

اثری از

عارف ایمانی

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فهرست

- 2 ----- زندگی نامه
- 13 ----- نامه ای برای هیلدا ، آلیدا ، کامیلو ، سلیا و ارنستو
- 15 ----- نامه ای به فیدل عزیز
- 17 ----- گفته های ارنستو چگوارا
- 18 ----- سازمان ملل
- 21 ----- د کتر ارنستو چگوارا را بهتر بشناسیم
- 24 ----- یادها

## زندگی نامه

عشق چگوارا حماسه ای جاویدان و تابناک.

نام اصلی: ارنستو درا فائل گوارا دلا سرنا

زادروز: 14 ژوئن 1928

روزاریو، ایالات سانتافه، آرژانتین

درگذشت: 9 اکتبر 1967 میلادی (39 سال)

لایگرا، بولیوی

علت مرگ: تیرباران شد

تحصیلات: دکتری طب

پیشه: پزشک، چریک، سیاست مدار و انقلابی

حزب سیاسی جنبش 26 ژوئیه

دین: مادرکسیسم

همسر: هیلدا گادانا (1955-1959)

آلیدا مارچ (1959-1967)

فرزندان: هیلدا، آلیدا، کامیلو، سلیا، ارنستو

والدین: ارنستو گوارا لینچ (ایرلندی)

مادرش (سلیا ۵۴ لاسرنا) اسپانیایی

ارنستو چکوارا در 14 ژوئن 1928 در شهر دوسازیو آرژانتین در یک خانواده ثروتمند چشم به جهان گشود. مادرش فرزند یک زمیندار بزرگ و پدرش نیز از یک خانواده بزرگ بود. از همان آغاز کودکی بیماری آسم او را آزار می داد به طوری که مادرش به خاطر ضعف سالهای ابتدایی او را به مدرسه نفرستاد و در خانه به او درس می داد. اما او در سالهای بعد همواره در مدرسه و محل زندگی خود نقش رهبری کودکان هم سن خود را به عهده داشت. او فرزند ارشد یک خانواده چپ گرایی جمهوری خواه بود به همین دلیل از زمان کودکی مجبور بود با سیاست بزرگ شود و بسیار خوب با آن آشنایی پیدا کرد.

چ در دوران نوجوانی کتاب های بسیاری از نویسندگان را خواند و عقاید او به همین کتب بر می گردد. مانند کتابهای برتراند راسل در رابطه با عشق و میهن پرستی. آثار جک لندن در زمینه اجتماعی و کتاب های فرید ریش نیچه درباره مرگ.

در سال 1948 چ به دانشگاه بوئنوس وارد شد تا پزشکی بخواند. در دوران تحصیل یک سال را مرخصی گرفت تا به همراه دوست خود به سفری با موتور به دور آمریکای لاتین برود. اما موتور در همان ابتدای مسیر خراب شد و آن دو مجبور شدند ادامه مسیر را پیاده طی کنند. به گفته خود چه این اتفاق باعث شد او بهتر و بیشتر با فقر و بدبختی مردم آمریکای لاتین آشنا شود. وقتی دور آمریکا را می پیمود شاهد بدبختی و فلاکت مردم این دیار بود. او برای تامین هزینه های سفر کارگری می کرد و از نزدیک فقر و بی سوادی مردم آمریکای لاتین را احساس می کرد.

او دلیل این بدبختی را نظام ظالم و دیکتاتوری آن زمان دانست و بر طبق مطالعاتی که از مارکسیسم داشت تنها راه رهایی از این فلاکت را انقلابی مسلحانه دانست. در پایان سفر چ نه تنها آمریکای لاتین را یک آمریکای آزاد تصور کرد بلکه آن را یک قاره متحد و بدون مرز دید. چه بعدها تمام فعالیت های انقلابی خود را بر پایه تحقق بخشیدن به همین تصورات انجام داد.

7 ژوئیه 1953 گوارا دوباره به سفر رفت. به کشورهای همچون بولیوی، پرو، اکوادور، پاناما، کاستاریکا، نیکاراگوئه، هندوراس و ال سالوادور. او در دسامبر 1953 به گواتمالا می‌رسد. جایی که رئیس‌جمهور خاکو بوآرینز از طریق اصلاحات ارضی قصد براندازی نظام لاتیفوندی را داشت. گوارا در گواتمالا ماند تا آنچه لازم بود تا به یک انقلابی واقعی تبدیل شود را به نحو احسن انجام دهد.

در گواتمالا سیتی گوارا با هیلدا گادا آکوستیا که یک اقتصاددان پرویی بود آشنا شد. هیلدا از لحاظ سیاسی به خوبی با جناح چپ گرای متحدین انقلابی خلق آمریکا در ارتباط بود. او گوارا را به چند مقام رسمی بلند مرتبه در دولت آرینز معرفی کرد. همچنین گوارا با چند تن از تبعیدی‌های متصل به جنبش 26 ژوئیه فیدل کاسترو حمله به یک سرپازخانه در سانتیاگو کوبا ارتباط برقرار کرد. در طی این ارتباطات بود که گوارا لقب معروف چه را که در آرژانتین مانند رفیق به کار می‌رود کسب کرد. سعی و تلاش چه برای اینکه یک انترن پزشکی شود موفقیت آمیز نبود در نتیجه وضعیت مالی او اغلب دچار تزلزل بود.

در 15 می 1954 یک گروهان پیاده نظام ماسکودا و تجهیزات نظامی سبک از طرف کمونیست‌های چکسلواکی برای آرینز ارسال شد که باعث تسریع یک کودتا توسط سیا شد. چه بسیار مشتاق بود تا به پشتیبان آرینز بجنگد و برای همین منظور به یک گروهک نظامی که توسط جوانان کمونیست تشکیل شده بود پیوست. اما خیلی زود از کارهای گروه خسته شد و به کار پزشکی خود برگشت. در پی توطئه چ دوباره برای جنگ داوطلب شد اما چیزی نگذشت که آرینز در سفارت مکزیک پناهنده شد و از حامی‌های خارجی خود نیز خواست تا کشور را ترک کنند. وقتی هیلدا گادا دستگیر شد چه نیز به کنسولگری آرژانتین پناه برد. چه تا چند هفته آنجا ماند و سپس به مکزیک رفت. براندازی رژیم آرینز توسط سیا این دیدگاه را در چگوارا بوجود آورد که ایالات متحده یک قدرت امپریالیستی است که در صدد براندازی هر کشوری است که بخواهد پیشرفت کند و آزاد باشد. و همین باعث شد تا

اینکه چه بیشتر از همیشه به این ایمان آورد که یک شورش مسلحانه که توسط یک جمهوری و مردم مسلح حمایت می شود تنها راهی است که می شود شرایط را به نفع چنین کشورهایی برگرداند.

گوادرا در اوایل سپتامبر 1954 به مکزیک رسید و ارتباط خود را با نیکو لویز در سال 1955 او را به رانول کاسترو معرفی کرد و رانول هم او را به برادر بزرگترش فیدل کاسترو رهبر جنبش 26 ژوئیه که اکنون سعی بر براندازی نظام دیکتاتوری فولخنیو باتیستا داشت معرفی کرد. بعد از یک گفتگوی طولانی مدت با کاسترو چ به جنبش پیوست.



چگوارا و آلیدا ماریچ - نفر سمت راست

چ به عنوان پزشک جنبش انتخاب شد. او در تمرین های نظامی شرکت کرد و در آخر به عنوان بهترین پارتیزان شناخته شد. اولین عملیات انقلابی کاسترو حمله به کوبا توسط یک درزم ناو بسیار قدیمی به نام مادر بزرگ بود.

در روز 25 نوامبر 1956 از مکزیک به وسیله مادر بزرگ به سمت کوبا راه افتاند. اما کمی بعد پهلو گرفتن توسط ارتش باتیستا مورد حمله قرار گرفتند. از 82 نفر بسیاری کشته شدند و بسیاری هم بعد از دستگیری تبعید شدند. فقط 22 نفر توانستند فرار کنند.

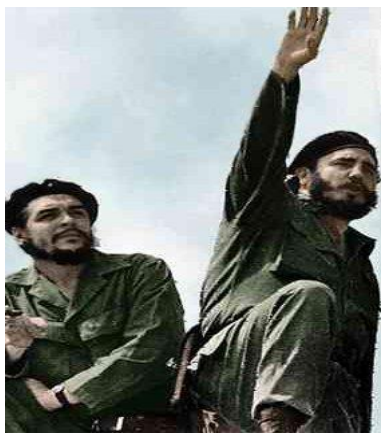
خود چ نوشته است: در همین مقابله خونین بود که من تجهیزات پزشکیم را کنار گذاشتم و برای جنگ از جسد یکی مبارزان سلاح برداشتم. و این گونه از یک پزشک به یک پارتیزان مبارز تبدیل شد.

چند نفری که زنده ماندند به عنوان یک گروه انقلابی فرو پاشیده در اعماق کوه های سیرا مایسترا پناه گرفتند جایی که از طرف گروه چریکی فرانک پاپس جنبش 26 ژوئیه و نهادهای مردمی حمایت شدند. با عقب نشینی گروه به طرف کوه ها این سوال پیش آمد: کاسترو زنده است یا مرد؟

تا اینکه در اوایل 1957 یک مصاحبه به همراه یک عکس از کاسترو و گروه چریکی اش در روزنامه نیویورک تایمز چاپ شد.

چ برای مصاحبه حاضر نبود اما در ماههای بعد به اهمیت رسانه ها در انقلابشان پی برد. سختی کوه نشینی و کمبود مهمات باعث شد تا چه از این روزها به عنوان سخت ترین روزها یاد کند.

کاسترو چ را به عنوان رهبر دوم هنگ دوم لشکر انتخاب کرد. اولین اقدام چه برای حمله به یک پادگان در ریگیتو درست مانند نقشه پیش نرفت. افراد چه سروقت حاضر نشدند و او هم به تنهایی حمله را شروع کرد. چ می خواست یکی از نگهبان های دشمن را دستگیر کند اما نگهبان فرار کرد و او هم به طرف نگهبان شروع به تیراندازی کرد اما تفنگش از کار افتاد. او در زیر بارانی از گلوله به طرف نیروهای خودی فرار کرد اما آن ها هم با شنیدن صدای تیراندازی پادگان را به رگبار تیر گرفتند. در هر صورت پادگان تا قبل از اینکه چ بتواند تفنگش را درست کند تسلیم افراد او شد.



چکوارا و فیچدل کاسترو

وقتی چ در تاکتیک های نظامی خود تجدید نظر کرد رویه بسیار خشن تری را در پیش گرفت. فراری های گروه به عنوان خائن تلقی می شدند و چ گروههایی را برای ترورشان می فرستاد. در نتیجه از او به علت بی رحمی و خشونتش می ترسیدند.



گوادرا برای یک مرکز رادیویی به نام رادیوی شورشی در فوریه 1958 درست کرد. آن ها به وسیله این مرکز برای مردم کوبا اعلامیه منتشر می کردند و با افرادی که خواستار عضویت در گروه بودند ارتباط برقرار می کردند. ایده مرکز رادیویی را چ از فعالیت های رادیویی سیا برای براندازی دولت آدینز در گواتمالا الهام گرفته بود.

در اواخر ژوئیه 1958 گوادرا نقشی بسیار اساسی را در نبرد لاس مرسدس ایفا کرد. او 1500 نفر از افراد باتیستا را که قصد کشتن کاسترو و از بین بردن جنبش را داشتند با استفاده از هنگ خود دستگیر کرد. بعدها سرگرد آمریکایی لری باکمن این عملیات چ را تحلیل کرد و آن را عالی و بی همتا خواند. با ادامه یافتن جنگ گوادرا دهبری یک هنگ دیگر را بر عهده گرفت و آن را به غرب اعزام کرد تا در لحظه موعود حمله آخر را به سوی هاوانا انجام دهند.

در روزهای پایانی دسامبر 1958 گوادرا به هنگ انتحاری خود دستور داد تا به سانتا کلارا حمله کنند. این حمله آخرین پیروزی قاطعانه انقلابیون بود. رادیو شورشی اعلام کرد هنگ گوادرا در شب سال نو سانتا کلارا را پیروزمندانه تصرف کردند که با خبری که خبرگزاری بین المللی بنا بر مرگ چه در حین نبرد داده بود تناقض داشت. در هر حال باتیستا وقتی فهمید که ژنرال هایش با شورشی ها مذاکره داشتند و در جبهه آن ها هستند در اولین روز سال 1959 از کوبا فرار کرد و در اولین روز 1959 فیدل کاسترو و افرادش در نبرد خود پیروز شدند و نظام کنونی کوبا را تشکیل دادند. گوادرا یکی از اعضای جنبش 26 ژوئیه فیدل کاسترو بود. این جنبش در سال 1959 قدرت را در کوبا بدست آورد.

چگوادرا چندین پست مهم در دولت جدید کوبا از جمله سفیر، رئیس بانک مرکزی و وزیر صنایع را بر عهده داشت و پس از آن با امید برانگیختن انقلاب در دیگر کشورهای کوبا را ترک کرد. وی ابتدا در سال 1966 به جمهوری دموکراتیک کنگو رفت و سپس به بولیوی سفر کرد.

در سال 1965 چگوارا در یک اقدام مخاطره آمیز تصمیم به سفر به غرب آفریقا گرفت تا معلومات و تجربیات خویش را به عنوان یک رهبر پارتیزان به شورشی که آن روزها در کنگو جریان داشت منتقل کند. با توجه به رئیس جمهور الجزایر احمد بن بل چه گوآرا فکر می کرد که آفریقا یک حلقه ضعیف نظام امپریالیسمی است که توانایی یک انقلاب بزرگ را در خود دارد. رئیس جمهور مصر جمال عبدالناصر که به خاطر ملاقاتش با چه گوآرا در سال 1959 رابطه برادرانه ای با وی داشت برنامه چه گوآرا در مورد جنگ در کنگو را ناعالمانه دید و به وی در مورد اینکه چه رهراش تبدیل به یک چه رهرا تارزانی شود هشدار داد و وی را محکوم به شکست دانست. اما علی رغم هشدارهای وی چه گوآرا راهنمای عمل کوبان با پشتیبانی حرکت سیمبایی مارکسیست که همزمان با بحران کنگو اتفاق افتاده بود شد. سرایان مزدور آفریقای جنوبی که رهبریشان را مایک هوآرا بر عهده داشت که با ارتش کنگو کار می کرد در صدد خنثی کردن برنامه های چه گوآرا برآمدند. آنها می توانستند ارتباطات چگوارا را ببینند و خطوط ارتباطی وی را تحریم کنند. با وجود اینکه چگوارا در تلاش برای مخفی نمایاندن حضورش در کنگو بود دولت آمریکا از موقعیت مکانی وی و فعالیت هایش آگاه بود. سازمان امنیت جهانی از تمامی سخن پراکنی های داخلی و خارجی وی که به وسیله تجهیزات برون مرزی یواس ان اس والدز که یک سیستم پستی شنیداری شناور بر روی اقیانوس هند بود جلوگیری می کرد.

هدف چه گوآرا صادر کردن انقلاب کوبا از طریق تربیت کردن جنگجویان محلی سیمبا در مکتب مارکسیست و نظریه فوکو و استراتژی های جنگی (پارتیزانی) بود.



چگوارا در 37 سالگی در جنگو سال 1965

در اوایل اکتبر 1967 چگوارا در بولیوی طی عملیاتی که توسط سازمان سیاطرح ریزی شده بود دستگیر شد. برخی باور دارند که سیا ترجیح می داد گوارا را برای بازجویی زنده در دست داشته باشد اما در هر صورت او به وسیله ارتش بولیوی در نزدیکی وایه گرانده در مدرسه روستا لا ایگرا در سانتا کروز دلاسیه را به دستور باربه تنوس دیکتاتور نظامی کشته شد.

در بامداد 8 اکتبر 1967 در نزدیکی لایگه را دهکده کوچکی در بولیوی و در نزدیکی کوه های آند چگوارا به همراه چند تن دیگر از گروه چریکی به محاصره ارتش بولیوی که به وسیله ماموران و افسران آمریکایی همراهی می شد در آمدند و دستگیر شدند از رزمندگانی که در آن زمان همراه چگوارا بودند باید از اینتی و کوکوپردو بولیویایی و تومایینی اهل کوبا و افرادی با نام های مستعار هولیو پابلو آنیستو و دیگران نام برد. چند روز بعد چه توسط سرباز بولیویایی مازیو تران با شلیک گلوله اعدام می گردد.

فیدل کاسترو می گوید: در زندگی از دو خبر خیلی ناراحت شدم: یکی خبر مرگ مادرم و یکی خبر مرگ چگوارا.

پس از مرگ چگوارا او به عنوان یک تئوریسین متخصص در فنون جنگی و جنگ آور تبدیل به قهرمان جنبش های انقلابی سوسیالیستی در سراسر جهان شد. آیدا دختر چگوارا مدعی است که پدرش کمونیست بود.

## کشف جسد

سالها از محل دفن چگوارا اطلاعاتی در دست نبود تا اینکه در سال 1995 یک ژنرال بولیویایی که در عملیات دستگیری او شرکت داشت مکان دفن او را که کنار باند یک فرودگاه در نزدیکی جایی که در آن به قتل رسیده بود افشا کرد. بقایای جسد چگوارا در سال 1997 به کوبا انتقال یافت و در سانتا کلارا شهری که پیروزی های زیادی در جریان جنگ های انقلابی کوبا کسب کرده بوده دفن شد و بنای یادبودی به افتخار او ساخته شد.



**مجسمه یادبود چگوارا، بولیوی. این تصویر در مکان مرگ چگوارا گرفته شده است.**

## میراث چگوارا

40 سال بعد از اعدام چه گوارا هنوز هم زندگی وی و کارهایش یکی از بحث های ادامه دار در جهان است. خیلی از صاحب نظران از جمله نلسون ماندلا از وی به عنوان یک قهرمان نام می برد و او را الهام دهنده آزادی برای تمامی کسانی می داند که آزادی را دوست دارند همچنین ژان پل سادتروی را هم روشنفکر می دانست و هم از او به عنوان کاملترین انسان عصر ما یاد می کرد. چه گوارا قهرمان ملی دوست داشتنی برای کوبانیان باقی می ماند و تصاویر وی سکه های فلزی کوبایی را زینت داده است و دانش آموزان هر روز در مدرسه با این حرف آغاز می کنند که: ما نیز مثل چ خواهیم شد. ترانه آستا سیمیرا که به یاد او ساخته شده از ترانه های محبوب است و به چند زبان اجرا شده است. در سرزمین مادری وی آرژانتین جایی که در دبیرستانها نام وی را به خاطر می سپارند موزه ها بی شماری از چه کشور را پر کرده است و در سال 2008 یک مجسمه برنزی از او در شهر تولدش روزاریو نصب گردید.

علاوه بر این چگوارا برای بعضی از بولیویایی ها به حضرت ارنست معروف است و او را فرد مقدسی دانسته و می پرستند.

## IN THE NAME OF GUD



نامه ای برای هیلدا ، آلیدا ، گامیلو ، سلیا و ارنستینو

عزیزان من اگر ناچارید که این نامه را بخوانید علتش این است که من دیگر بین شما نخواهم بود آن موقع شما مرا سخت به خاطر می آورید و کوچکتر ها که اصلا مرا به خاطر نخواهند داشت. پدر شما مرده بود که کارها و افکارش با یکدیگر هماهنگ بود و شکی نیست که او نسبت به اعتقادات خود وفادار بود.

دوست دارم انقلابی های خوبی از کار در آید تا بتوانید مطالعه کنید تا با روش ها و فنونی که شما را بر طبیعت مسلط میکند کاملا آشنا شوید. فراموش نکنید که انقلاب مهم ترین چیز است و هیچکدام از ما به تنهایی ارزش نداریم مهمتر از همه همیشه این توانایی را داشته باشید که هرگونه ظمی را که در جایی از این دنیا به کسی روا داشته می شود عمیقا بررسی کنید.

این زیباترین خصلت یک فرد انقلابی است به امید دیدار های هر چه بیشتر با شما بچه های کوچک من میبوسمتان و در آغوشتان میگیرم.

پدر

## نامه ای به فیصل عزیز

من در این لحظه خیلی چیزها را به خاطر می آورم:

زمانی که با تو در خانه مادری آتونیا ملاقات کردم. آن زمان که پیشنهاد دادی همراهی ات کنم. تمام آن تحت فشار قرار گرفتن های بغرنج در تدارکات یک روز آمدند و پرسیدند: اگر مرید به چه کسی خبر بدهیم؟ و از این احتمال که حقیقت داشت تکان خوردیم!

بعدها دانستیم که این صحیح است که در یک انقلاب یا پیروزی می شویم و یا کشته می شویم. (اگر یک انقلاب حقیقی باشد)

بسیاری از رفقا در راه پیروزی بر خاک غلتیدند. اما باز رخ می دهند. من احساس می کنم که بخشی از وظیفه ی خود را نسبت به حوادث کوبا و انقلاب کوبا انجام داده ام و به شما به تمام رفقا و تمام مردم شما که اکنون مردم من نیز هستند بدرد می گویم. من از تمام پست های در رهبری حزب سمت ام در وزارت مقام ام در فرماندهی و تابعیت کوبایی ام استعفا رسمی میدهم. هیچ پیوند حقوقی مرا به کوبا متهد و ملزم نمی سازد.

تنها الزام ماهیتی متفاوت دارد که آن پیوند را نمی توان مانند سمت با انفصال شکست روزهای با شکوهی از سر گذرانده ام احساس غرور می کنم که در روزگار نه چندان خوش بحران و اندوهبار در کنار مردم خود بوده ام.

کمتر رهبری را دیده ام که استعداد تو را در آن روزها داشته باشد. همچنین مفتخرم که بدون درنگ از تو پیروی کردم. طریقه فکر اصول و استقبال از خطر را از تو شناختم. سایر ملل جهان یاری اندک مرا می طلبند. کاری که من می توانم انجام بدهم و توبه خاطر مسئولیت رهبری کوبا رد می کنی (یعنی نمی توانی انجام بدهی) و زمان آن رسیده است که ما جدا شویم. یک بار دیگر اعلام می کنم که کوبا را رها می کنم و از هر گونه جواب گویی در قبال من و تنها از آن الگویی گرفته ام. اگر در آخرین ساعات زندگی ام زیر آسمان جایی دیگر باشم به این مردم و به تو فکر خواهم کرد. از تو سپاسگذارم برای در سهایی که دادی و نمونه ای که نشات دادی (یعنی کوبا) و من سعی خواهم کرد



که تا انتهای نتیجه اعمال ام وفادار بمانم من همواره با سیاست خارجی انقلاب مان یکی شناخته می شدم و همچنان ادامه خواهم داد هر کجا که باشم مسئولیت یک انقلابی کویایی بودن را احساس خواهم کرد و رفتاری در خور آن خواهم داشت. از این که هیچ چیز مادی برای همسر و فرزندانم نگذاشته ام ناراحت نیستم من به خاطر این طریق (زندگی) خوشحال هستم.

من برای آن ها در خواست هیچ چیز نمی کنم چرا که دولت آن ها را برای تحصیل و یک زندگی بسنده تامین خواهد کرد. حرف های بسیاری برای گفتن به تو و مردمان دارم اما احساس می کنم که گفتنش ضرورتی ندارد. کلمات نمی توانند آن چه را که در دل دارم ادا کنم. فکر نمی کنم که سیاه کردن کاغذ فایده ای داشته باش.

و مرد افتاده بود یکی آواز داد: دلاور برخیز! و مرد همچنان افتاده بود ده ها تن و صدها تن خروش برآوردند: دلاور برخیز! و مرد همچنان افتاد بود هزاران تن خروش برآوردند: دلاور برخیز! و مرد همچنان افتاده بود تمامی آن سرزمینیان گرد آمده اشک دیزان خروش برآوردند: دلاور برخیز! و مرد به پای برخاست نخستین کس را بوسه ای داد و گام در راه نهاد.

## گفته های ارزستو چگوارا

- رسالت یک انسان برای رسیدن به آزادی در صف ایستادن نیست بلکه برهم زدن صف است.
- زندگی میکنم حتی اگر بهترینها را از دست بدهم چون این زندگی کردن است که بهترینهای دیگر را برانم می سازد. بگذار هرچه از دست می رود برود من آن را می خواهم که به التماس آلوده نباشد حتی زندگی را.
- عید من آن روزی است که زحمت یک سال دهقان شام یک شب پادشاه نباشد.
- دستم بوی گل می داد. مرا به جرم چیدن گل محکوم کردند اما کسی نیاندیشید که شاید گلی کاشته باشم.
- به احترام آزادی یک دقیقه سکوت کردیم اما خوابمان برد.
- خودت باش کسی هم اگر خوشش نیامد نیامد اینجا کارخانه مجسمه سازی نیست.
- دادستان: در السالوادور چه میکردی؟ چگوارا: بدنم را برنزه میکردم. دادستان: پس چرا ساختمان را منهدم کردی؟ چگوارا: جلوی آفتابم را گرفته بود.
- آزاد کننده نیستم. آزاد کننده وجود ندارد. این مردم اند که خود را آزاد می کنند.
- سکوت استدلالی است که معانی دیگر را بدوش می کشد.
- شاد بودن تنها انتقامی است که می توان از این دنیا گرفت.
- از نظر انسانها سنگ ها حیواناتی مفید و با وفا هستند اما از نظر گرگ ها سنگ ها گرگ هایی هستند که تن به بردگی داده اند تا در آسایش و رفاه زندگی کنند.
- مردمان شهر برای آزادی تابوت ساختند و برای عشق مرز. غافل از اینکه نه آزادی در تابوت جا میگیرد و نه عشق مرز می شناسد...
- می توانستم شاعری باشم و لگردد قمارخانه های بوینس آیرس محفل نشین خواب و زن و امضا و اعتیاد.
- گریه می کرد گرگ وقتی دید سگ به خاطر تکه استخوانی لگد های چوپان را تحمل میکند.
- گنجشکی که از مترسک بترسد از گرسنگی می میرد.
- به دنیا نیامدم که بخوام در سنین پیری بمیرم.
- به اقتصاد سوسیالیستی بدون اخلاق مارکسیستی اعتقادی ندارم.
- می دانستم در لحظه ای روح بزرگ حاکم ضربه ای می زند تا تمام بشریت را به دو دسته مخالف تقسیم کند من در کنار مردم عادی خواهم بود.

متن کامل سخنرانی دکتر ارزستو چه گوارا در مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیویورک 1964.

آقای رئیس جمهور: نمایندگان محترم.

دنیا در عرصه سیاست توسعه بسیار یافته اما امپریالیسم آمریکا بالا تر از هر چیز مردم را به این باور انگاشته که همزیستی مسالمت آمیز تنها حق انحصاری ملل قدرتمند جهان است.

کوبا هیات محترم نمایندگان آزاد و مقتدر بدون وابستگی به هیچ کجا و بدون سرمایه گذاری های خارجی در سرزمین اش آزاد از سلطه فرماندهان نظامی برای خود شان سیاسی تعیین می کند که بتواند در این مجمع سرفراز استاده و نشانگر درستی فریادهایی باشد که در آن غسل تعمید داده شده یک سرزمین آزاد آمریکا.

ایالات متحده به بهانه دفاع از آزادی در امور آمریکا لاتین مداخله می کند. روزی این مجمع به بلوغ کافی خواهد رسید تا حقوق برابر برای سیاهان و مردمان آمریکای لاتین که در این کشور زندگی می کنند را مطالبه کند همانگونه که آنان روزی از این خواب طولانی و بی رحمی که بر ایشان تحمیل شده بیدار خواهند شد. ما در اینجا باید حقیقت های ناگفته را بیان کنیم. و این همان حقیقتی است که ما همواره به جهان ارزانی داشتیم. اعدام؟ بله ما اعدام هم کردیم ما اعدام می کنیم و تا زمانی که نیاز باشد به اعدام کردن ادامه می دهیم. جنگ ما جنگ تا مرگ است و اینها شرایطی است که به دلیل جبر امپریالیسم آمریکا در آن زندگی می کنیم.

می خواستم جواب نماینده نیکاراگوا در بدم اگر چه متوجه استدلال هاشون در خصوص لهجه نشدم. فکر کنم اشاره هایی داشتند به کوبا و آرژانتین و چیزهایی در مورد اتحاد جماهیر شوروی گفتند. به هر حال امیدوارم که نماینده نیکاراگوا هیچ لهجه آمریکایی شمالی در سخنان من پیدا نکرده باشن چون این واقعا خطرناکه. اما یک چیز کاملا واضح و اورن هم اینکه ما دست به ترور نمی زنیم مثل

اونهایی که در همین لحظه توسط پلیس ونزویلا که آگه درست به اطلاع رسیده باشه بهشون می گن دیگپول دازه رخ میده.

این نیروی پلیس مامور اجرای یک سری اعمال وحشیانه است مانند اعدام هایی که ترور خونده می شن. و نماینده پاناما که انقدر خودمونی بودند که من رو چه خطاب کردند همون نامی که کویایی ها من رو خطاب می کنند.

صحبثون رو درباره انقلاب مکزیک شروع کردن در حالی که کویا درباره قتل عام پاناما توسط آمریکای شمالی حرف می زنه. نماینده پاناما به صحبت های بی هدفشون بدون هیچ اشاره ای به کشتار پانامایی ها توسط ایالات متحده ادامه دادن که ناگفته نماند در همین رابطه دولت پاناما تمامی مرادواتش رو با ایالات متحده قطع کرد. بریم به سراغ آقای استیونسون که متاسفانه اینجا حضور ندارند.

آقای استیونسون ادعا می کنند که هیچ قانونی زیر پا گذاشته نشده و نه هوایما و نه کشتی اینجا رو ترک نکرده و این حملات دزدان دریایی خود به خود رخ دادند و منشا آنها مشخص نیست. متقاضی درخواستها امپریالیزم نخست وزیر ما پنج نکته رو به جهت حفظ صلح در دریای کارائیب اعلام کردند که بدین شرح اند:

اول: پایان تحریم های اقتصادی و سایر فشارهای تجاری که توسط ایالات متحده بر تمامی کشورهای جهان تحمیل شده است.

دوم: پایان دادن به تمامی فعالیت های خرابکارانه مانند: مسلح کردن سازمانهایی تشکیل شده از مهاجمین مزدور ارسال جاسوس و خرابکار و تمامی عملیات های تروریستی که توسط ایالات متحده و یا کشورهای همدست سازماندهی می شوند.

سوم: پایان تمامی حملات به دوش دزدان دریایی که از مقرهایی در آمریکا و پورتوریکو نشات می گیرد.

چهارم: پایان وزود به مرزهای هوایی و آبی که توسط هوایما و کشتی های جنگی آمریکایی زیر پا گذاشته می شوند.

پنجم: عقب نشینی از پایگاه گوانتانامو و استرداد خاک کوبا که توسط آمریکا اشغال شده است. توده ای از انسانیت فریاد دیگر بس است را سرداده است. پیشروی این اراده آهنین تا زمانی که استقلال واقعی به دست بیاید نخواهد ایستاد که در راه آن انسانهای زیادی جان خود را از دست دادند. تمام اینها نمایندگان محترم استتایی جدید فازه آمریکاست موقعیتی که با فریادها و شیون های هر دوزخی مردم سرزمین من به دست آمده است فریادهایی که بیانگر تصمیم تغییر ناپذیر ما برای مبارزه است بیانگر فلج کردن حملات ارتش متجاوزین. فریادی که نشان حمایت تمامی کارگران جهان است علی الخصوص اردوگاه سوسیالیست ها به رهبری اتحاد جماهیر شوروی. و آن فریاد این است: وطنم یا مرگ.

## دکتر ارنستو چگوارا را بهتر بشناسیم

یک انقلابی به تمام معنا که در برابر هر ظلم و ستمی ایستاد. همه می گویند ای کاش او به بولیوی نمی رفت تا زنده بماند اما او برای زنده ماندن زندگی نمی کرد بلکه برای آزادی زندگی میکرد. او حتی می دانست که در بولیوی دستگیر و کشته می شود. او دیگر از این ظلم و ستم ها که در جهان از ایالات متحده نشأت میگرفت خسته شده بود دیگر وقتش رسیده بود که کمی استراحت کند استراحتی طولانی.

ما نباید برای اینطور کشته شدنش غصه ای بخوریم بلکه باید شادی کنیم که او و یارانش با افتخار از این دنیای پر از اندوه رفتند. روحشان شاد. سرانجام دکتر ارنستو چگوارا در سال 1967 در یکی از جنگل های بولیوی طی عملیاتی پی ریزی شده توسط سازمان سیا آمریکا به همراه دو تن از یارانش محاصره و صبح روز بعد در یک مدرسه ای در دوستا او و یارانش تیرباران شدند.

فیدل کاسترو می گوید: از خبر فوت دو نفر بسیار ناراحت شدم. یکی مادرم و یکی ارنستو چگوارا.

30 سال از جسد ارنستو چگوارا خبری نبود تا اینکه فیدل کاسترو رهبر کوبا یک تیم تحقیقاتی را فرستاد تا جسد او را پیدا کنند. بعد از چند روز آن تیم تحقیقاتی خبری را فرستاد که بقایای جسد چگوارا را کنار یک باند فرودگاه به همراه جسد یارانش پیدا کردیم.

طی مراسمی بعد از سخنرانی رفیق قدیمی اش فیدل کاسترو بقایای جسدش را در یک تابوت گذاشتند و در یک مقبره در هاوانا به خاک سپردند. از همان موقع هزاران توریست برای دیدن مقبره این مرد بزرگ به هاوانا سفر می کنند.

(گوستاو و ولودو) همان فرمانده دستگیری دکتر چگوارا به تازگی اعلام کرده است که آن کسی که در کوبا دفن شده است چگوارا دروغین است. گوستاو و ولودو می گوید: ما چگوارا را به همراه دو تن از یارانش در یک جایی دیگر دفن کردیم. آن پژوهشگری که جسد را پیدا کرد می گوید: جسد چگوارا به همراه شش تن از یارانش پیدا کردیم و از کت نظامی که بر تن اسکلت بود و در جیبش یک قوطی پر از گوگرد بود فهمیدیم که آن جسد مطلقاً به چگوارا است.

در این میان ویلولدو یک کاغذ زرد رنگ دارد که بر روی آن چند نخ از موها و ریش های چگوارا زده شده است. او می گوید: من حاضرم این موها را در اختیار پزشگان قرار دهم تا به همراه آن استخوانهایی که می گویند استخوان چگوارا است آزمایش تست دی ان ای انجام دهند تا بفهمند من دروغ نمی گویم.

آن پژوهشگر می گوید: ما زمانی که جسد را پیدا کردیم هیچ آزمایش دی ان ای از آن گرفته نشد. ولی من هنوز از آن کت نظامی و قوطی گوگرد معتقدم که آن جسد مطلق به چگوارا است. ویلولدو می گوید: در حال حاضر فقط من می دانم جسد چگوارا در کجا دفن شده. بالاخره باید فرزندان او بدانند که پدرشان کجا دفن شده. من هم اگر چگوارا بودم دلم می خواست خانواده ام از محل دفنم با خبر شوند.

دکتر چگوارا در سال های اول انقلاب کوبا به عنوان وزیر اقتصاد بر اقتصاد این کشور نظارت می کرد. او اموال تمام وزرای سابق این کشور را مصادره کرد. یکی از این وزرا پدر (گوستاو ویلولدو) بود. ویلولدو می گوید: به خاطر این اتفاقات پدر من از دنیا رفت و من از آن موقع به بعد می خواستم از چگوارا انتقام بگیرم. بعد از مرگ پدرم من از کوبا رفتم و به استخدام سازمان سیا آمریکا در آمدم.

در سال 1967 بود که با من تماس گرفتند و پرسیدند: تو نمی خواهی از چگوارا انتقام بگیری؟

من هم پاسخ دادم: خیلی دلم می خواهد انتقام بگیرم. پاسخ دادند: چگوارا به همراه دو تن از یارانش در جنگل های بولیوی با مهمات کمی به این طرف و آن طرف می رود. این فرصت خوبی برای توست تا بتوانی آن را دستگیر و بکشی.

ویلولدو طی نقشه ای که با سازمان سیا آمریکا کشیدیم در یکی از جنگل های بولیوی چگوارا را پیدا و او را محاصره کردیم. محاصره هر لحظه برای چگوارا و یارانش تنگ تر می شد. تا اینکه مهمات آن ها تمام شد و چگوارا از ناحیه ی پای راست زخمی شده بود آن ها را به اسارت گرفتیم.

آن ها را به یکی از دوستان ما بردیم در یک مدرسه زندانی کردیم. روز 9 اکتبر لایگوارا بولیوی. ساعت 13:00 سازمان سیا حکم تیرباران چگوارا و یارانش را صادر کرد.

ويلولدو؛ ما دو داوطلب انتخاب كرديم ولي آن دو تن بعد از چند دقيقه پشيمان شدند؛ تا اينكه (ماريو تران) داوطلب شد تا او را بکشد.

ماريو تران به اتافي كه چگوارا در آن زنداني بود رفت. چگوارا با پاي زخمي از جاي خود بلند شد و گفت: شليک کن. زودتر. ماريو تران با ترس گلوله اي به سمت زير گردن او شليک کرد و او را کشت. بعد از مرگ چگوارا و يارانش جسد او را در معرض ديد مردم آن دوستا به نمايش گذاشتند. حتي مردم آن دوستا تا نصف شب هم به آنجا مي رفتند تا ببينند آن مرد انقلابي راحت آنجا دراز کشيده است و ديگر نمي تواند کاري بکند.

روز بعد جسد ناپديد شد. ويلولدو صبح روز بعد با يک وانت و دو شهروند بوليويايي جسد چگوارا و يارانش را به داخل وانت گذاشت و دوي آن ها پارچه اي کشيد و در نزديک يک بانده فرودگاه به خاک سپرد.

بعد از 30 سال ماريو تران به دليل يک بيماري هر دو چشمانش کور شد. فرزند او متني را در يک روزنامه کوبايي نوشت که بدین شرح است: نور را به چشمان پدرم بازگردانيد. مردم کوبا تا اسم ماريو تران را مشاهده کردند فهميدند او قاتل چگوارا است. مردم اين موضوع را با (فیدل کاسترو) رهبر کوبا در ميان گذاشتند. فیدل کاسترو با عصبانيت پاسخ داد: يک چشم او را مجاني درمان کنيد. بعد از درمان هنوز ماريو تران به وسيله سازمان سپاه محافظت مي شود.



# یادها



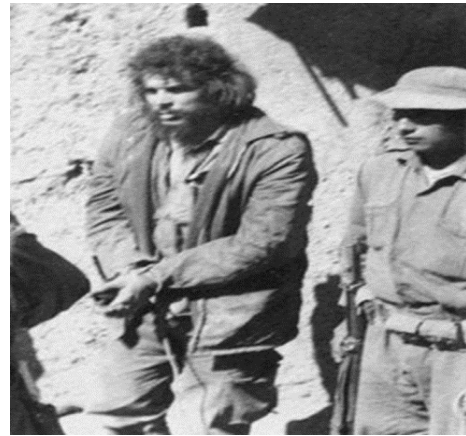
چگوارا در روسیه بعد از انقلاب کوبا



انقلاب کوبا



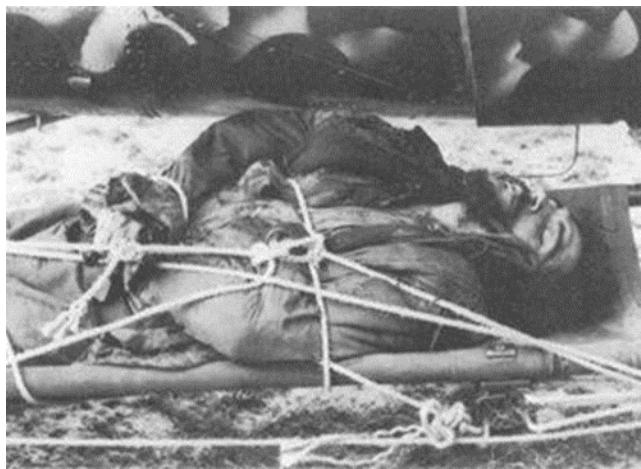
انقلاب کوبا



چکوا را بعد از دستگیری - بولیوی 1967



چگوارا بعد از دستگیری. لایگوا- بولیوی 1967



جسد چگوارا بعد از تیرباران - بولیوی 1967



این کتاب تقدیم می شود به روح بلند و کتر ار نستو چگوارا

عارف ایمانی دوازدهم اسفند ماه یک هزار و سیصد و نو و چهار

# لاهیگوارا 1967

اثری از

عارف ایمانی

آدرس Gmail برای نظرات ، انتقادات و پیشنهادات

[arefemani1967@gmail.com](mailto:arefemani1967@gmail.com)

شماره تماس : 0910 259 1398

---

ویراستار

[farzademaniediture@gmail.com](mailto:farzademaniediture@gmail.com) فرزاد ایمانی

صفحه فیس بوک [Farzad Emani](#)

شماره تماس : 0919 770 2113